



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۷۳	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۱۰
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	قطع‌های غیر معتبر			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت‌کش			

بحث ما در این رابطه بود که آیا قطع از اسباب عقلیه می‌تواند از آن نفی حجیت بشود یا خیر؟ آیا سلب حجیت از قطع ناشی از مقدمات عقلیه ممکن است یا خیر؟ گفتیم ممکن است. در بحث‌های سابق گفتیم، سلب حجیت از مطلق القطع، ممکن نیست؛ اما سلب حجیت از قطع خاص، اشکالی ندارد و تصویر آن را نیز بیان کردیم.

بحثمان به اینجا رسید که اکنون که سلب حجیت از قطع خاص ممکن است، و سلب حجیت از مقدمات عقلیه ممکن است، آیا چنین نهی و چنین سلب حجیتی به عمل آمده یا خیر؟ آیا در شرع اسلام از قطع ناشی از مقدمات عقلیه، سلب حجیت شده یا خیر؟

روایات زیادی را خواندیم که در آنها از عمل به قیاس نهی شده بود و گفتیم این روایات مطلق است و شامل قیاس قطعی و قطع ناشی از قیاس نیز می‌شود. چهاردسته روایات خواندیم: روایاتی که از قیاس در دین نهی کرده بودند؛ روایاتی که از عمل به رأی، یعنی حکم بر اساس رأی در مسائل شرعی صادر کردن، نهی کرده بودند؛ و یا روایاتی که از حکم بر اساس نظر و یا حکم بر اساس عقول ناقصه نهی کرده بودند. گفتیم این روایتی که در رسائل آمده و مرحوم شیخ به این شکل از آن نقل می‌کند که «إن دین الله لا یصاب بالعقول»، گفتیم چنین روایتی وجود ندارد، روایتی که وجود دارد چنین است:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَلَا رَأْيَ الْبَاطِلَةِ...»؛^۱

وظاهراً این روایت را مرحوم شیخ از اخباریین نقل کرده است و اگر آنها به این شکل روایت را نقل کرده‌اند، این نوعی از عدم امانت در نقل روایت است. آنچه در روایت وجود دارد، نهی از عقول ناقصه است.

به نظر ما تمام این چهار دسته از روایاتی که خواندیم، نظر به مقدمات عقلیه ظنیه دارد؛ یعنی ظهورش در مقدمات عقلیه ظنیه است؛ نه مقدمات عقلیه برهانیه. مراد از ظنیه، غیر برهانی است که از نظر منطقی موجب قطع نیست.

اما روایات قیاس که خواندیم: حتی در یک روایت این عبارت آمده بود که «إِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ»^۱؛ و گفتیم قیاس در زبان عرب به این معنی است که از ثبوت حکم در یک جا، حکم را به مورد مشابه آن تسری دهیم. این برهان نیست.

اینکه گفته می‌شود «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد» در حکم الامثالی است که ما بدانیم این حکمی که برای این مصداق ثابت شده، برای این مصداق به لحاظ آن نوعش ثابت شده و بدانیم که آن نوع است که آن حکم را دارد؛ اگر حکم بر نوع ثابت شده باشد، خواه ناخواه، اگر این مصداق، این حکم را داشت، از این کشف می‌کنیم مصداق دیگر نیز این حکم را دارد زیرا می‌دانیم که حکم بر کلی نوعی یا بر کلی جنسی وارد شده است. این نوع از «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد» قابل قبول است و الا منطقه قبول ندارند که از ثبوت حکم در یک مورد، ثبوت حکم در مورد دیگر را به مجرد اینکه این دو مورد به یکدیگر شبیه‌اند _ و لو اینکه از یک جنس نباشند و یا حکم روی نوع نرفته باشد _ اثبات کنیم.

اگر بتوانیم اثبات کنیم که حکم روی نوع رفته است، این همان چیزی است که ما در اصولمان از آن به الغای خصوصیت تعبیر می‌کنیم، معنای الغای خصوصیت این است که از ظهور روایت و از ظهور لفظ معصوم استفاده می‌کنیم که حکمی که روی این مورد رفته است، روی خصوص این مورد نرفته است، بلکه روی آن کلی مربوطه _ که این مورد، مصداق آن کلی است _ رفته است؛ معنای الغای خصوصیت این است. اینکه این ظهور چگونه به دست می‌آید، حرف دیگری است ولی تا به این ظهور نرسیم، ما نمی‌توانیم تعدی کنیم و نمی‌کنیم. و این غیر از قیاس است؛ این «تطبیق الکلی علی مصداقه» است؛ نه قیاس [تمثیلی]. این همان قیاس منطقی و قیاس شکل اول است که حکم را به دلیل عقلی منطقی قطعی اثبات می‌کند.

قوام قیاس تمثیلی به این است که از مجرد شباهت یک مورد به مورد دیگر، حکم ثابت به یک مورد را به دیگری تسری دهیم؛ بدون اینکه این حکمی که ثابت بر این مورد شده است، برای نوع آن ثابت شده باشد. بنابراین، ادله ناهیه از قیاس، به هیچ وجه شامل برهان عقلی نمی‌شوند.

این به نسبت به ادله ناهی از قیاس بود و گفتیم شاهد بر مطلبی که ما بیان کردیم، در خود روایت آمده است که در روایت مسعدة آمده بود: «إِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ لَمْ يُكَذَّبْ نَظَرُهُ».

اما در روایات ناهیه از عمل به نظر و رأی: گفتیم که نظر و رأی، ظهور در ما یحتمل الصواب و الخطأ دارد؛ یعنی رأی و نظر ظنی. فکر و نتیجه‌ای که از برهان عقلی بدست آید، رأی و نظر نیست؛ بلکه حکم قطعی‌ای است که ناشی از برهان عقلی است و به این رأی و نظر نمی‌گویند. لذا عبارت رأی و نظر، در روایاتی که از عمل به آنها نهی شده است، ظهور در رأی و نظر محتمل الخطأ و الصواب دارد؛ لذا شامل رأی وهمی و رأی ظنی و رأی غیر قطعی غیر مستند به برهان است؛ اما رأی مستند به برهان عقلی، احتمال خطا در آن وجود ندارد.

اما روایتی که در آن نهی از عمل به عقل وجود داشت، تنها یک روایت بوده است که در آن عبارت «عقول ناقصه» وجود داشت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرْاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ...»^۱؛

امام سجاد (ع) فرمود: به راستی دین خدای عزوجل با عقل‌های ناقص درک نمی‌شود و با آراء باطله و قیاس‌های فاسد بدست نمی‌آید....

که گفتیم متأسفانه در کتاب رسائل، مرحوم شیخ این روایت را که از قول اخباریین که نقل می‌کند، به این شکل نقل می‌کند که «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»؛ که همچنین چیزی در روایات نداریم که به طور مطلق آمده باشد.

عقل ناقص، یعنی عقل غیر مستند به برهان قطعی. عقل مستند به برهان قطعی، ناقص نیست؛ زیرا مراد از کمال همین است، عقل کامل یعنی عقلی که در آن حجت باشد. حجت یعنی برهان قطعی. عقل مستند به برهان قطعی، عقل ناقص نیست.

سوال یکی از شاگردان: آیا ممکن نیست که برهان اشتباه باشد؟

پاسخ استاد: ممکن است که برهان اشتباه باشد اما برهانی که اشتباه است دیگر برهان نیست.

یکی از شاگردان: پس این ما یحتمل الخطأ می‌شود؟

پاسخ استاد: خیر؛ ما یحتمل نیست؛ اگر برهان برهان حقیقی باشد، لا یحتمل الخطأ. اینکه قطع وهمی چه حکمی دارد، حرف دیگری است؛ «ما یوهم أنه علم»؛ این علم نیست؛ و هنگامی که کشف خطا می‌شود یعنی برهان نیست؛ رأی باطل است و برهان نداشت. کسی که رأی و نظری می‌دهد، از پیش خودش که چیزی نمی‌گوید، بلکه استدلالی می‌کند که استدلالش برهانی نیست و باطل است. یعنی در تمام آراء و نظرهای

باطل، علت بطلان یک رأی و نظر این است که استدلالی که می‌کند، خطاست؛ یا از لحاظ ماده مقدمات، یا از لحاظ صورت مقدمات؛ یا از لحاظ ماده استدلال، یا از لحاظ صورت استدلال. ما که می‌گوییم برهان عقلی؛ لایحتمل الخطأ است؛ یعنی لا یحتمل الخطأ للجمع و به طور کل؛ نه اینکه حالا یک نفر خاص احتمال خطا نمی‌دهد؛ گفته‌ایم که وقتی «عقل» گفته می‌شود، یعنی آن عقلی که لا یختلف فیہ الناس. هر عقلی که اختلاف فیہ الناس، عقل نیست. اگر این حکم عقل بود، اختصاص به شخصی دون شخصی نباید داشته باشد؛ بلکه دیگران نیز باید همین قول را بگویند؛ لذا گفتیم عقل، امر واحدی است که در همه جا بیش از یکی نیست؛ هر جا تعدد پیدا کرد و این گفت عقل من چنین می‌گوید و دیگری گفت عقل من جور دیگری می‌گوید؛ معلوم می‌شود یا یکی از این دو عقل، عقل نیست یا هر دو عقل، عقل نیستند؛ و الا اگر عقل، عقل باشد، در آن اختلاف وجود ندارد.

بنابراین تمام روایاتی که مورد بحث قرار دادیم، شامل عقل برهانی نمی‌شود. و مراد از برهان، برهان منطقی صحیح است.

در آینده به این بحث خواهیم پرداخت که تکلیف قطع ذاتی چه می‌شود. گفتیم یک قطع اصولی داریم و یک قطع منطقی داریم؛ قطع منطقی یعنی قطعی که بر مبنای برهان قطعی و صحیح بدست آمده باشد؛ قطع اصولی، آن حالت نفی احتمال است؛ لذا گفتیم در تعبیر استاد شهید رضوان الله تعالی علیه، گاهی یقین منطقی و یقین اصولی آمده است و گاهی تعبیر یقین موضوعی و یقین ذاتی آمده است که هنگامی که می‌فرماید یقین ذاتی، یعنی یقینی که من احتمال خطا در آن مطلب نمی‌دهم و ممکن است در واقع خطا باشد. اما یقین منطقی، یعنی یقینی که نتیجه برهان صحیح است که هیچگاه خطاپذیر نیست.

علاوه بر آنچه گفتیم که این روایاتی که خواندیم نظر به عقل برهانی ندارد، روایات بسیار زیادی وجود دارد که تأکید بر حجیت عقل در آنها آمده است؛ بنابراین مراد از عقلی که حجت است، همان عقل برهانی است که به یاری خداوند بیشتر توضیح خواهیم داد.

در آیات نیز همینطور؛ این همه تأکیدی که در آیات آمده است:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛

آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند...

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا»؛^۱

مسلماناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.
* همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند.

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى»؛^۲

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است؟!

آیات مربوط به امر به تعقل و تفکر و تدبر؛ اینکه اولی الالباب مورد مدح قرآن کریم قرار گرفته‌اند و... نشان دهنده آن است که قرآن کریم، برای عقل ارزش قائل است. به اضافه روایات کثیره‌ای که در این رابطه آمده است. کلاً روایات باب عقل و جهل اصول کافی [بر این مطلب دلالت دارد؛ نظیر]:

أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ ادْبُرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهِي وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ»؛^۳

امام باقر عليه السلام می‌فرماید: چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرده به او گفت: پیش آی، پیش آمد، گفت: بازگرد، بازگشت، فرمود به عزت و جلالم سوگند مخلوقی که از تو به پیشم محبوب‌تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل دادم. همانا امر و نهی کیفر و پاداشم متوجه تو است.

اینکه در این روایت _ که البته این روایت با این مضمون، مستفیض است _ می‌فرماید «وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ»، معنایش حجیت عقل است؛ یعنی عقل را من حجت قرار دادم؛ لذا اگر عقل حکمی را بر بنده‌ای اثبات کند و آن بنده از آن حکمی که عقل اثبات کرده، تخلف کند، عقاب می‌شود: «أُعَاقِبُ». سابقاً گفتیم

۱. سورة آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. سورة روم: ۸.

۳. الکافی؛ کاب العقل و الجهل؛ ح ۱.

حجتی که در اصول مورد بحث قرار می‌دهیم، حجت به معنای تنجیز و تعذیر است؛ لذا اینکه می‌فرماید «إِيَّاكَ أُعَاقِبُ» یعنی عقل منجز است. به این مضمون چند روایت آمده است؛ مانند حدیث ذیل که می‌فرماید:

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«هَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَخِيرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالِدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالِدِّينِ انْصَرِفَا وَدَعَا، فَقَالَ يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنُكُمْ مَا وَعَى»^۱؛

اصبغ بن نباته از علی علیه السلام روایت می‌کند که جبرئیل بر آدم علیه السلام نازل شد و گفت: ای آدم من مأمور شده‌ام که تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم، پس یکی را برگزین و دوتا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز؟ گفت: عقل و حیاء و دین. آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیاء و دین گفت شما بازگردید و او را واگذارید، آن دو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت.

این مضمون نیز مکرراً بیان شده است. معنای این روایت این است که هر کجا عقل بود، دین نیز وجود دارد. مرحوم کلینی در روایت دیگر می‌فرماید:

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«إِنَّمَا يُدَقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا»^۲؛

ابوجارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: خدا در روز قیامت نسبت به حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است باریک بینی و دقت می‌کند.

معنای این روایت، حجیت عقل است که اگر عقل کسی به اندازه‌ای بود که چیزی را درک می‌کرد، اینجا خدای متعال او را مؤاخذه خواهد کرد و معنای این منجزیت عقل است. در روایت دیگری چنین آمده است:

۱. همان؛ ح ۲.

۲. همان؛ ح ۷.

عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حَسَنُ حَالٍ فَانْظُرُوا فِي حَسَنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ»^۱؛

امام صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: چون خوبی حال مردی (مانند نماز و روزه بسیارش) به شما رسید، در خوبی عقلش بنگرید؛ زیرا به میزان عقلش پاداش می‌یابد.

این روایت نیز، نشانه حجیت عقل است. در حدیث دیگری چنین آمده است:

عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«... يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ... يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ عَ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ... يَا هِشَامُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ شَتَّى الْكُفْرِ وَالشَّرِّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْدُولٌ وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَكْهُوفٌ وَنَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقَوْتُ لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ النُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ وَالتَّوَاضُّعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ...»^۲؛

هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود:

... ای هشام! همانا خدای متعال به واسطه عقل حجت را برای مردم تمام کرده... ای هشام! خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند ﷺ و حجت پنهان عقل مردم است... ای هشام! امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقلش کامل نشده است: مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند. زیادی مالش بخشیده زیادی گفتارش بازداشت شده باشد. بهره او از دنیا مقدار قوتش باشد. تا زنده است از دانش سیر نشود. ذلت با خدا را از عزت با غیر خدا بیشتر دوست دارد. تواضع را از شرافت بیشتر دوست دارد.

روشن خواهیم کرد که از مجموع این روایات، آن معنای عقل شرعی‌ای که حجت است نیز استفاده می‌شود.

۱. همان؛ ح ۹.

۲. همان: ۱۲.

این روایت روشن است و صریح است؛ البته روایت از لحاظ سندی خیلی محکم نیست اما روایات «یؤید بعضها، بعضاً»؛ در مجموع ما تواتر مضمونی بدست می‌آوریم که عقل، در نزد شارع حجت دارد. که البته برخی از این روایات، صحیح السند نیز می‌باشند.

در موثقۀ سماعه بن مهران که حدیث جنود عقل و جهل است که حضرت امام نیز بحث مفصلی در تفسیر این حدیث دارند، چنین آمده:

«فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ أَمَّتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱؛

پس تمام این صفات (هفتاد و پنجگانه) که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را بایمان آزموده جمع نشود.

در حدیث دیگری چنین آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ»^۲؛

حضرت صادق عليه السلام فرمود: حجت خدا بر بندگان، پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا، عقل است.

معنای این روایت این است که قبل از اثبات نبوت نبی، حجت بین مردم و بین خدا، عقل است، آنوقت با عقل، نبی اثبات می‌شود و وقتی نبی با عقل اثبات شد، دیگر حجت بین خدا و عباد، این نبی خواهد بود. در روایت دیگری آمده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ فَقَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِلَّا أَنْ أَمُرُ بِإِيَّاكَ أَنْ تُهَيَّئَ وَإِيَّاكَ أَنْ تُبْوَئَ وَإِيَّاكَ أَنْ تُعَاقِبَ»^۳؛

امام باقر عليه السلام فرمود چون خدا عقل را آفرید، به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت، فرمود به عزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است.

و همچنین در حدیث دیگری آمده است:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ ذَكَرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَذَكَرَ الْعَقْلُ قَالَ فَقَالَ عليه السلام:

۱. همان؛ ح ۱۴.

۲. همان؛ ح ۲۲.

۳. همان؛ ح ۲۶.

«لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ مِمَّنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ قَوْمًا لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ فَقَالَ لَيْسَ هَؤُلَاءِ مِمَّنْ خَاطَبَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ وَقَالَ لَهُ أَذْبَرْ فَأَذْبَرَ فَقَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْكَ أَوْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ أَخَذُ وَبِكَ أُعْطِي»؛

حسن بن جهم گوید: جمعی از یاران ما خدمت حضرت رضا علیه السلام سخن از عقل به میان آوردند. امام فرمود: دینداری که عقل ندارد اعتنائی به او نباشد. گفتیم: قربانت گردم. بعضی از مردمی که به امامت قائلند ما نقصی بر آنها نمی‌بینیم در صورتی که به اندازه عقلشان عقل شایسته ندارند فرمود: ایشان مورد خطاب خدا نیستند (زیرا خدا عاقل را امر و نهی می‌کند و به اندازه عقلشان پاداش و کیفر می‌دهد) خدا عقل را آفرید به او فرمود: پیش آی پیش آمد، برگرد، برگشت فرمود: به عزت و جلالم بهتر و محبوب‌تر از تو چیزی نیافریدم باز خواست و بخششم متوجه تو است.

شاهد ما عبارت «بِكَ أَخَذُ وَبِكَ أُعْطِي» است که دلیل بر حجیت عقل است؛ پس حجت بین خدا و بین عباد، عقل است لذا مؤاخذه و حساب و کتاب بر اساس عقل انجام می‌گیرد.
در روایت دیگری آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقُوتُهَا وَعِمَارَتُهَا الَّتِي لَا يَنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِيَ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِحَلْقِهِ وَنُورًا لَهُمْ فِي الْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَأَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَأَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَأَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَأَنَّهُ الْبَاقِي وَهُمْ الْقَانُونَ وَاسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَشَمْسِهِ وَقَمَرِهِ وَلَيْلِهِ وَنَهَارِهِ وَيَأْنُ لَهُ وَلَهُمْ خَالِقًا وَمُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ وَعَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَأَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَأَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ قِيلَ لَهُ فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ قَالَ إِنَّ الْعَاقِلَ لَدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قَوَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهَدَايَتَهُ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَعَلِمَ أَنَّ لِحَالِقِهِ مَحَبَّةً وَأَنَّ لَهُ كَرَاهِيَةً وَأَنَّ لَهُ طَاعَةً وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ

وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يُوصَلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَطَلَبِهِ وَأَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ أَمْرُ يُصِيبُ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الَّذِي لَا قَوَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ؛^۱

امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرماید: آغاز و نخست هر چیز و نیرو و آبادانی آن که هر سودی تنها به آن مربوط است عقل است که آن را خدا زینت و نوری برای خلقتش قرار داده. با عقل بندگان خالق خود بشناسند و دانند که آنها مخلوقند و او مدبر و ایشان تحت تدبیر اویند و اینکه خالقشان پایدار و آنها فانی می باشند و به وسیله عقول خویش از دیدن آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز استدلال کردند که او و اینها خالق سرپرستی دارند ناآغاز و بی انتها، و با عقل تشخیص زشت و زیبا دادند و دانستند در نادانی تاریکی و در علم نور است، اینست آنچه عقل به آنها رهنما گشته. عرض شد: آیا بندگان می توانند به عقل تنها اکتفا کنند؟ فرمود: عاقل به رهبری همان عقلی که خداوند نگهدار او و زینت و سبب هدایتش قرار داده می داند که خدا حق است و پروردگار اوست و می داند که خالقش را پسند و ناپسندیدست و اطاعت و معصیتی، و عقلش را به تنهایی راهنمای به اینها نمی بیند و می فهمد که رسیدن به این مطالب جز با طلب علم ممکن نیست و اگر به وسیله علمش به اینها نرسد عقلش او را سودی نداده پس واجب است بر عالم طلب علم و ادب نماید که بی آن استوار نماند.

از مجموع این روایات استفاده می کنیم:

۱. آن عقلی که حجت است، عقل قطعی برهانی است، نه عقل ظنی؛ که در آن روایات سابق از آن نهی به عمل آمده بود.

۲. حوزه این عقل برهانی، حوزه اصول دین است که با این عقل برهانی به اصول دین می رسیم؛ بعد که به اصول دین رسیدیم و وجود خدا و نبوت نبی ثابت شد، خود این عقل می گوید آنچه ما احتیاج داریم باید نبی به ما بگوید؛ هرچه نگفته، معلوم می شود خدا خواسته است. بنابراین از این روایات استفاده می شود که حوزه عقل، حوزه ما قبل از تشریع است؛ که با این عقل برهانی، شرع خدا اثبات می شود و وقتی شرع خدا اثبات شد، و نبی اثبات شد، عقل می گوید خدا نمی تواند دین ناقص نازل کند و آنچه باید بگوید را نگوید. عقل می گوید: اگر خدا، خداست، وجوب اطاعت دارد و اگر وجوب اطاعت دارد، خدای متعال در این وجوب اطاعت چیزی را کم نمی گذارد که این را در آینده توضیح خواهیم داد.

۱. همان؛ ح ۳۵. مرحوم صدوق در کتاب التوحید این حدیث را از مرحوم کلینی نقل کرده نقل کرده است؛ این حدیث در بعضی از نسخ کافی وجود ندارد؛ لذا به این دلیل که در برخی از نسخ کافی این روایت موجود بوده است، این حدیث را در برخی نسخه ها شماره نرده اند و با عبارت «الف» ذکر کرده اند.